

یک اتفاق باعث شد عصمت حقیری بتواند در میان جمع مداحی کند

شروعی بی برنامه برای مسیری پربرکت

صندوق
خاطرات

حقیری به میزبان می گوید که بیش از این جایز نیست میهمانان معطل بمانند و بهتر است به مردم بگویند که مولودی خوانی برگزار نمی شود. با اصرارهای عصمت خانم، صاحب خانه موضوع را با میهمان ها مطرح و از آن ها معذرت خواهی می کند.

● اولین مولودی خوانی

صاحب خانه رو به حقیری می کند و می گوید: شما که زحمت قرآن خواندن و دعای توسل را کشیدید و صدای خوبی هم دارید، چرا مولودی نمی خوانید؟ این قاری قرآن و مداح محله قائم (عج) در ادامه لیخند می زند و می گوید: تا آن روز بین فامیل مولودی خوانده بودم، اما هیچ وقت در جمع غیر فامیل اجرا نکرده بودم. به آن خانم هم همین را گفتم. عصمت خانم بالاخره با اصرار صاحب خانه قبول می کند که مولودی بخواند. باگوشی اش به دنبال متن مولودی برای آن روز می گردد. او حرفش را این طور ادامه می دهد: بدون اینکه از قبل تمرین کرده باشم، شروع به مولودی خوانی کردم. البته ناگفته نماند که تیپ هم زدم و گاهی اشتباه خواندم. اما در مجموع مجلسی گرم و به یادماندنی شد.

وقتی مجلس تمام شد، خودش هم باور نمی کرد که توانسته است این کار را انجام بدهد؛ در طول مولودی، چشم های صاحب خانه از شادی برق می زد. برنامه که تمام شد، همه تشکر و ابراز لطف کردند. اجرای این مولودی باعث شد سایر بانوان هم از من بخواهند که برایشان مولودی بخوانم. حالا نزدیک به ۱۰ سال است که علاوه بر قرائت قرآن، مداحی و مولودی خوانی هم برای مجالس بانوان انجام می دهم.

این طور روایت می کند: شب میلاد باسعادت امام رضا (ع) بود. یکی از همسایه ها مراسمی به همین مناسبت در منزلش برپا کرده بود. همان طور که در حال خواندن دعا بودم چشمم به صاحب خانه افتاد که مضطرب و بیایکی از خواهرهایش مشغول صحبت بود. او سرش را که از روی کتاب دعا برداشت، دید دختر صاحب خانه مقابلش ایستاده است و می خواهد حرفی بزند. حقیری تعریف می کند: یکی از بانوان ادامه دعا را خواند تا بتوانم با او صحبت کنم. دختر صاحب خانه گفت: «مادرم می گوید اگر می شود دعا را طولانی تر کنید؛ چون خانمی که قرار بوده به همراه گروهش برای مولودی خوانی بیاید، برایش مشکلی پیش آمده است و کمی دیرتر می آید.»



سمیرا منشادی در هر محله، همیشه کسانی هستند که با صدای گرم و دل های روشنشان، حال مجالس مذهبی را عوض می کنند و نامشان با خاطره های معنوی و لحظه های ناب گره می خورد. عصمت حقیری، یکی از همان چهره های آشنای محله قائم (عج) است؛ زنی که از کودکی بانوای قرآن رشد کرده و در مجالس دعای اهل بیت (ع) بزرگ شده است. از سنین کم، قاری قرآن در مراسم فامیلی بود. اما هیچ گاه خاطره شب میلاد امام رضا (ع) را از یاد نمی برد: شبی که بی برنامه و بی تمرین، اما با تمام وجود، برای نخستین بار در جمعی از بانوان مداحی کردم و مولودی خواند.

این اتفاق سرآغاز مسیری بود که حالا نزدیک به ۱۰ سال است ادامه دارد. از آن شب، او دیگر فقط قاری قرآن نبود؛ بانوان محله، صدای او را برای مولودی ها و مداحی ها هم خواستند و عصمت خانم حقیری باتوکل به امام مهربانی ها، قدم در راهی گذاشت که جز با عشق نمی توان ادامه اش داد. ماجرای آن شب، شیرین و دل نشین است؛ پراز اضطراب، توکل، لیخند، و تشویق. داستانی که شنیدنش، دل آدم را گرم می کند.

● وقتی مولودی خوان غایب بود

حقیری در خانواده ای بزرگ شده است که سه برادرش مداح و ذاکر اهل بیت (ع) هستند. آن طور که خودش می گوید، صدای خوب را از پدرشان به ارث برده اند. او آن روزی را که برای اولین بار در مراسم یکی از اهالی محله، مولودی خواند و برای امام رضا (ع) مداحی کرد، برایمان

نوجوان محله بهشتی رؤیاهای بزرگی در سر می پروراند

نقاشی خوره کتاب



● برای شروع یک نقاشی جدید، از کجا الهام می گیری؟

گاهی از یک شعر، گاهی از یک رنگ خاص، شیء یا حتی یک حالت چهره. بعضی وقت ها فقط با دیدن نور روی دیوار یک ایده در ذهنم جرقه می زند. بیشتر نقاشی هایم با دیدن دنیای اطرافم شکل می گیرد.

● تا به حال اثری را فروخته ای؟

بله، چند تا از نقاشی هایم را فامیل و دوستان نزدیکم خریده اند. بعضی ها سفارش طرح می دهند یا می خواهند که برای مناسبت خاصی برای آن ها نقاشی بکشم. هر بار که کسی برای کارم ارزش قائل می شود یا تشویق می کند، انگیزه ام چند برابر می شود. حس می کنم دارم کم کم به رؤیاهایم نزدیک می شوم.

● غیر از هنرهای تجسمی، به چه چیز دیگری علاقه داری؟

ادبیات، به ویژه شعر سپید را خیلی دوست دارم. کتاب زیادی خوانم؛ چه شعر باشد، چه کتاب هایی درباره تاریخ هنر و مرمت آثار باستانی.

● عضو کتابخانه هم هستی؟

بله، از همان بچگی که با کتاب آشنا شدم. عضو کتابخانه مدرسه بودم. هنوز هم بخشی از پول تو جیبی ام را صرف خرید کتاب می کنم.

● اوقات فراغت را چطور می گذرانی؟

یاد در حال نقاشی ام، یا غرق در کتاب. آن قدر که بعضی از دوستانم لقب «خوره کتاب» را به من داده اند و از این بابت خوشحالم.

نوبت به انتخاب رشته در مقطع متوسطه رسید، گرافیک را انتخاب کردم؛ چون هم تنوع بیشتری داشت و هم با روحیه ام جور درمی آمد.

● به کدام تکنیک های نقاشی بیشتر علاقه داری؟

طراحی با سیاه قلم و نقاشی با گواش را بیشتر دوست دارم. تقریباً همیشه مشغول طراحی هستم و دستم هیچ وقت بیکار نمی ماند.

● الهام بخش تو در دنیای هنر چه کسی است؟

آثار ونگوگ را خیلی دوست دارم. سعی می کنم گاهی سبک او را تمرین کنم، چون در نقاشی هایش احساس جاری است.



نجمه موسوی زاده آن قدر عاشق طراحی و نقاشی است که حتی لحظه ای نمی تواند از آن دل بکند. کیانا حسین زاده، نوجوان شانزده ساله محله بهشتی و هنر جوی رشته گرافیک، هر زمان که فرصتی پیدا می کند، قلم به دست می گیرد. گاهی هنگام تماشای تلویزیون یا در جمع خانوادگی؛ بدون آنکه مهم باشد کجا نقاشی می کند. در گوشه روزنامه، دفتر تلفن یا هر تکه کاغذی که دم دستش باشد، طرح هایی خلق می کند. حتی در ذهنش با خیال پردازی، نقش هایی می زند که هنوز روی کاغذ نیامده اند.

کیانا تا کنون توانسته است دو سال پیاپی، مقام اول و دوم نقاشی باتکنیک گواش را در جشنواره فرهنگی هنری «فردا» در سطح هنرستان های مشهد در سال های ۱۴۰۲ و ۱۴۰۳ از آن خود کند.

● چه زمانی متوجه علاقه ات به نقاشی شدی؟

از بچگی نقاشی می کشیدم، اما از کلاس ششم بود که فهمیدم چقدر به این هنر علاقه دارم. همان موقع از خانواده ام خواستم من را برای آموزش ثبت نام کنند.

● آموزش در کلاس نقاشی برایت کافی بود؟

سه سال پیاپی کلاس می رفتم و در همین مسیر مطمئن شدم که علاقه ام جدی است. وقتی

